

■ سید عباس موسوی در جمع فرهیختگان پاکستان.



■ گفت‌وگوی شاهد یاران با سیدحسن موسوی برادر شهید سیدعباس موسوی

## او همواره بابر خوردهای مثبت به پرش‌ها پاسخ‌های منطقی ارائه می‌داد...

به تن ندارند، لذا همان روز به بازار رفته و برای آنان چند دست لباس خریداری کردم.  
به‌طور کل روابط اجتماعی شما با سیدعباس چگونه بود؟

به‌طور مثال در یکی از مسافرت‌هایی که به لبنان داشتم موهایم بسیار بلند بود، سیدعباس با دیدن این قیافه ناراحت شد. ولی، هرگز نپرسید که چرا موهایم را بلند کرده‌ام، او با روشی محترمانه و قانع کننده طوری برخورد کرد که من شرمند شدم. از من پرسید، اگر ما هر دو برادر موهایمان را بلند کنیم مردم چگونه به ما نگاه خواهند کرد؟ هنگامی که مادرم در سال ۱۹۷۸ به رحمت خدا رفت، از آلمان برگشتم لبنان، و سید با عمامه و لباس روحانیت آمده بود به فرودگاه تا از من استقبال کند. من آن زمان نسبت به روحانیون موضع مثبت نداشتم. زیرا، یک بار در سن جوانی از یک روحانی درباره مسئله‌ای سؤال کردم بودم و آن شیخ روحانی چوب دستی‌اش را بر سرم فرود آورد، و جوابم را نداد. این حادثه اثر منفی بر روحیه‌ام گذاشت. هنگامی که مادرم بیمار بود و او را برای معالجه به آلمان آوردند، در حین صحبت با او از روحانیون انتقاد می‌کردم، و به او گفتم که احساس می‌کنم همه روحانیون از یک قماش هستند. اما، هنگامی که با برادرم سیدعباس روبه‌رو شدم، سعی کردم با پرسش‌های آزار دهنده‌ام، او را تحریک کنم ولی، او همواره لبخند می‌زد و با برخورد‌های مثبت به پرسش‌هایم پاسخ‌های منطقی و قانع کننده ارائه می‌داد، و من به ناچار سر تسلیم فرود آورده و توضیحات او را قبول می‌کردم.

**ارتباط معنوی سیدعباس با خدا چگونه بود؟**

او پیوسته از خواندن دعای کمیل غافل نمی‌شد. از دوران کودکی، برنامه تنظیم کرده بود که هر روز سوره یاسین و آیت الکرسی را بخواند. فراموش نمی‌کنم که برای حفظ سوره یاسین به من کمک کرد. ■

برخوردار بود.  
به چه علت مدتی ارتباط شما با برادران سیدعباس موسوی قطع شد؟

در حقیقت ارتباط میان ما قطع نشد. در دوران جنگ‌های داخلی لبنان، برای کسب در آمد و امرار معاش مدتی به آلمان هجرت کردم، و آنجا مشغول کار شدم. چرا که در لبنان کارها و درآمدها به علت جنگ به کلی متوقف شده بود. در دورانی که برادرم سیدعباس به دبیرکلی حزب الله

**او پیوسته از خواندن دعای کمیل غافل نمی‌شد. از دوران کودکی، برنامه تنظیم کرده بود که هر روز سوره یاسین و آیت الکرسی را بخواند. فراموش نمی‌کنم که برای حفظ سوره یاسین به من کمک کرد.**

انتخاب شده بود، برای مدتی به صورت مرخصی به لبنان آمدم. پیش‌بینی می‌کردم حال که برادرم که به سمت دبیرکلی حزب الله رسیده، اکنون خانه مجلل در اختیار دارد، و مانند پادشاهان زندگی می‌کند، اما، با کمال ناباوری غافلگیر شدم که او در خانه حتی، یک فرش معمولی هم ندارد. آن روز همسرش ام‌یاسر به من گفت که سیدعباس فرش خانه را به یکی از دوستان نیازمند بخشیده است. اظهارات ام‌یاسر مانند کوه بر سرم سنگینی کرد، و بیدرتگ به بازار رفته و یک تخته فرش برای خانه او خریداری کردم. لازم می‌دانم به این نکته نیز اشاره کنم که تا روز خاکسپاری سید خیر نداشتم که فرزندان او کت و ژاکت

**از دوران کودکی سیدعباس چه خاطراتی دارید؟**

زمانی که سیدعباس در روستای نبی شیت متولد شد، پدرم در کویت مشغول کار بود، و سالی یک‌بار به لبنان می‌آمد. وضع زندگی مان بد نبود و مانند سایر مردم با سختی‌ها و مشکلات به ویژه با گرسنگی و محرومیت می‌ساختیم. مردم روستا گندم و تخم مرغ تولید می‌کردند، و مازاد بر مصرف خود را می‌فروختند، و در ازای آن سایر نیازهای ضروری را تأمین می‌کردند. سیدعباس از من کوچکتر بود، و همواره به کمک مادرمان می‌شتافت. هرگاه مادر برای پخت نان آماده می‌شد سیدعباس هیزم آماده می‌کرد و در عین حال به کمک مادرمان می‌شتافت و همراه او به رودخانه می‌رفت و آب می‌آورد. ولی، من بازی گوش بودم، و به این کارها اهمیت نمی‌دادم. به همین دلیل سیدعباس بیش از سایر فرزندان مورد توجه و عنایت و محبت مادرمان قرار می‌گرفت.

**گفته شده پس از احضار نیروهای امریکا به لبنان در سال ۱۹۵۸ توسط کمیل شمعون رئیس جمهوری وقت، خانواده شما در کویت به‌سر می‌برده است. از آن دوره چه خاطره‌هایی دارید؟**

وقتی به کویت مهاجرت کردیم، سیدعباس حدود پنج یا شش سال سن داشت، در آن زمان کمیل شمعون رئیس جمهوری وقت در مخالفت با گسترش گرایشات ملی‌خواهانه و ناسیونالیستی در لبنان و منطقه، مقررات فوق‌العاده وضع کرد و از امریکا خواست به کمک او بشتابد. به همین دلیل مسایل سیاسی در جهان عرب در آن مرحله حاد شده بود. آن روزها برخی بچه‌ها در کویت با من درگیر شدند، و هنگامی که سیدعباس صحنه درگیری را مشاهده کرد، به کمک من شتافت. من فرار کردم اما، سیدعباس در صحنه ماند و کتک‌کاری و درگیری با بچه‌های کویتی را ادامه داد. به هر حال او قدرت بدنی‌اش را از پدر، و هوش و استعداد را از مادر به ارث برده بود، و از عاطفه و مهربانی سرشار